

وقتی اقتصاد توسعه به ضد ارزش تبدیل می شود...

نوشته محسن قانع بصیری

مقدمه

شاید تعجب آور باشد؛ اما واقعیت و تجربه نشان داده که رقابت تسهیلات آفرین است، و حمایت محدودیت آفرین و ترمزکننده. توضیح این که چرا چنین است، نیز چندان مشکل نیست: در شرایط رقابت، محیط برای تکثیر منابع آماده می شود و با هر چه بیشتر شدن منابع امکان فعالیت همه جانبه کارآفرینی در افق های مختلف موکد فراهم می شود که نتیجه طبیعی آن افزایش امکانات در اجتماع است. اما با عملی شدن سیاست های حمایتی بتدریج که منابع لازم برای حمایت بدلیل تبیل شدن نهادها و ثبات در کمیت و کیفیت این منابع ته کشید، دولتهای حمایت کننده مجبور می شوند منابع رو به کاهش را بین تعداد بیشتری تقاضاکننده توزیع کنند. همین مکانیسم است که جلوی کوشش کارآفرین را برای دسترسی به منابع سد می کند و در عوض به مدیر تبیل اجازه می دهد از دغدغه نفوذ فعال و موکد و خلاق کارآفرین به حیطه بازاریش آسوده خاطر شود و روزگار را به شادکامی بگذراند!

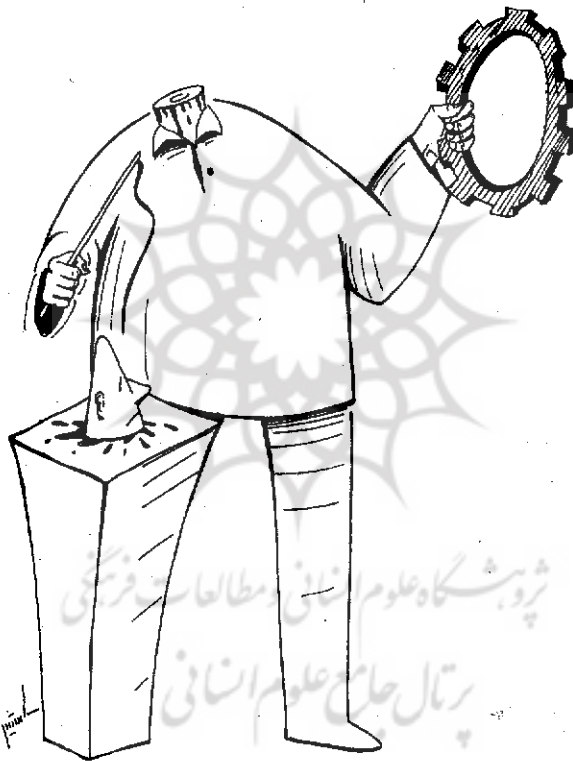
بنابراین مهمترین بازتاب اعمال سیاست مبتنی بر حمایت، آفت توان گسترش منابع فعال در جامعه است. در این مقاله کوشیده ایم چنین موضوعی را با عنایت به پدیده توسعه و لزوم تبیل آن در جهان با توسعه متوقف شده یا کند شده مورد ارزیابی قرار دهیم.

●●●

مرحوم پروفیسور عبدالسلام فیزیکدان برنده جایزه نوبل در خاطرات خود می نویسد: وقتی که مدرک خود را گرفتم و به کشورم پاکستان برگشتم و طبعاً بدنبال پیدا کردن کار اقدام کردم. سرانجام مرا معلم ورزش کردند! بناچار به غرب بازگشتم و فعالیت های تحقیقاتی خود را آغاز کردم و چنین شدم که می بینید.

اما پروفیسور عبدالسلام دیگر نوشت که چرا

وقتی غرب او را کشف کرد و برای خلاق شدن استعدادش امکانات لازم را فراهم کرد و او پروفیسور عبدالسلام برنده جایزه نوبل شد، دولت پاکستان هم او را بر سرش گذارد هر جا که امکان داشت از موقعیت او برای افتخار و بزرگی پاکستان خرج کرد. در صورتی که بظاهر جز آنکه عبدالسلام در پاکستان بدنیا آمده



است، هیچ امکانی برای بالندگی او فراهم نساخته و در نهایت هم او را معلم ورزش کرده بود!

البته عبدالسلام خود خوب این نکته را می دانست و به همین دلیل کوشش های زیادی برای آنکه دولتهای جهان سزم به ارزش های علم پی بربند انجام داد. او می خواست ایسن دولتها به ارزش های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی دانشمندان و روشنگران جامعه خسرود پی بربند و از آنان برای بالندگی و توسعه کشورهای خود استفاده کنند. عبدالسلام تقریباً تمامی

مساعی و توان خود را در اواخر عمرش وقف اجرای این هدف کرد. اما این که آیا موفق بود یا نه؟ سنوالی است که باید با دقت بیشتری به آن جواب دهیم.

چرا نمی توانیم امکانات لازم برای بالندگی نیروهای متفکر و کارآفرین را فراهم کنیم؟

می گویند رقابت سازنده است و حمایت مخرب، حمایت روندی است که باید در روابط انسانی رابطه های افولی تعبیر شود چرا که تابع ضرورتها است (چون حمایت از کودک برای آنکه بتواند مستقل شود) و رقابت این امکان را فراهم می کند که فرد بتواند به انگیزه های لازم برای تحرک بیشتر دست یابد، بنابراین روندی است که باید همواره به افق های موکدتر کشانده شود و بسط یابد. اصولاً سیاست مبتنی بر تسهیلات زائیده پدیده رقابت است اما سیاست مبتنی بر محدودیتها، زائیده پدیده حمایت است. شاید تعجب کنید، ولی واقعاً چنین است. در پدیده حمایت بدلائل بی شمار منابع لازم برای حمایت ثابت می مانند اما نیازمندان به حمایت بیشتر می شوند و به همین دلیل دولتهایی که سیاستهای حمایتی را دنبال می کنند نه تنها خود بصورت همه جانبه تبدیل به متولی اجتماع می شوند، بلکه به مرور خود را با این اجبار مواجه می بینند که از منابع کمتری برای حمایت از تعداد بیشتری نیازمند استفاده کنند. و همین وضعیت است که موجب اعمال محدودیت برای آن دسته از نیروهانی می شود که می خواهند به فراتر از امکانات این محدودیتها گام گذارند.

نگاه کنید به سیاست های فعلی ارزی کشورمان که بدلیل پشتوانه سیاست های حمایتی دولت از صنعت و نظام اقتصادی و ناتوانیش برای ارائه خدمات به همان مدیران دولتی مجبور شده اند از طریق سیاست های انقباضی دست کارآفرینان و نیروهانی را که توان بیشتری دارند ببندند و در عوض به نیروهای تبیل این اطمینان را دهند که رقیب هیچ کاری نمی تواند بکند و ارزش فعالیت شما براساس یک ورق پروانه بهره برداری نزد دولت محفوظ است. و یا دولت به

شرکتهای متعلق یا وابسته به خود که فاقد توان کارآفرینی هستند امکانات ارزی و خدماتی بیشتری می‌دهد و بدین ترتیب سایه رقابتی نیروی کار آفرین بخش خصوصی را از سر نیروهای مدیریتی دولتی برمی‌دارد. در نتیجه آنها می‌توانند با خیال راحت فقط مصرف‌کننده و منابع ارزی داخلی باشند و یقین بدانند که به بازارهایشان هم هیچ‌گونه حمله‌ای نمی‌شود، و این درست به مثابه آن است که دست عده‌ای را که توان تولید بیشتر دارند ببندیم و در مقابل چشمانشان دست عده‌ای دیگر را که هیچ‌گونه توان و علاقهای ندارند باز بگذاریم.

ملاحظه می‌کنید که سیاست‌های رقابتی موجب بروز تسهیلات برای رشد پدیده مدیریت کارآفرین نمی‌شود؛ علت هم روشن است، زیرا اعمال سیاست‌های رقابتی به این مدیران اجازه می‌دهد که تسهیلات لازم را برای خود خلق کنند، و دیگر اتکالی به این و آن نخواهد داشت. اما سیاست‌های حمایتی دست مدیر کارآفرین را برای این مهم می‌بندد. به همین دلیل است که می‌گوئیم در سیاست‌های حمایتی مدیریت کارآفرین توان بهره‌گیری از قابلیت‌های خود را نخواهد داشت. پروفیسور عبدالسلام باید در نظر می‌گرفت که در چنین شرایطی اصولاً امکان بروز قابلیت‌ها فراهم نخواهد شد و بدین ترتیب جامعه نیروهای خلاقه خود را بی‌اثر می‌سازد و موجب مهاجرت آنها می‌شود.

بهره‌وری و حمایت

یکی دیگر از مفاهیمی که موضوعیت خود را در جریان اجرای سیاست‌های مبتنی بر حمایت از دست می‌دهد، مفهوم بهره‌وری است. در حقیقت، در ساده‌ترین شکل ممکن بهره‌وری را باید در حداکثر استفاده از منابع موجود برای تولید بیشتر، در واحد زمان دانست (بهره‌وری از نوع اول). در شرایط ناشی از اجرای سیاست‌های مبتنی بر حمایت و محدودیت، همین شرایط لازم برای استفاده از حداکثر منابع موجود از طریق نیروی کارآفرین محدود می‌شوند و بسیار طبیعی است که با محدود شدن کارآفرین بهره‌وری و افزایش آن، و یا حتی چیزی به نام سازمان‌سلی بهره‌وری مفاهیم خود را از دست می‌دهند. بخصوص باید توجه داشته باشیم که بدون وجود سیاست‌های مبتنی بر رقابت و تسهیلات امکان‌ظهور بهره‌وری منتفی است. بخصوص اگر دولتی شروتمند شده از فروش نفت، بتدریج توان توزیع کامل منابع قابل دسترس خود را از دست بدهد و مجبور شود منابع کمی را میان تعداد بیشتری نیازمند توزیع کند.

رابطه اقتصاد کلان با خرد

نکته مهم دیگر در رابطه سیاست‌های مبتنی بر تسهیلات با سیاست‌های مبتنی بر محدودیت، تبیین رابطه اقتصاد کلان و خرد جامعه با آنها است. نظام اقتصاد سیاسی کلان جامعه ارتباط خود را با اقتصاد خرد از طریق بازخورد امنیت-مالیات تنظیم می‌کند. یا



مصطفی

لااقل این بازخورد همان بازخورد پایه‌ای حرکت توسعه جامع است که هر دو مفهوم اقتصاد باید در آن نقش بازی کنند. در سیاست‌های رقابتی و مبتنی بر تسهیلات بدلیل آنکه کارآفرین مدام بر سطح تولید و جذب منابع بسوی خود می‌افزاید، می‌تواند ارزش اجتماعی-اقتصادی بیشتری تولید کرده و مالیات

زیادتری به دولت بپردازد، در عوض کاری که باید دولت بکند آنست که محیط‌های جغرافیایی و زمانی گسترده‌تری را برای رقابت این کارآفرینان فراهم سازد؛ یعنی امنیت پایه وسیع‌تری برای حرکت این کارآفرینان بوجود آورد. در این شرایط نکته بسیار مهم درک تفاوت فرامین سیاسی دولت-برای ایجاد این محیط‌ها-با توافقات اقتصادی است که براساس آن کارآفرین بتواند در درون این منطقه اقتصادی بصورت آزاد فعالیت کرده و فرامین سیاسی و مقطعی دولت برای حفظ امنیت به درون این فضاهای اقتصادی راه نیابد. که اگر راه پیدا کند فعالیت کارآفرینی متوقف می‌شود. به عبارت روشن‌تر، آنچه که باید برای دولت بصورت مبرم‌ترین ضرورت درآید آنست که چون سپری جلوی نفوذ فرامین و

تش‌های سیاسی و لحظه‌ای را بدون یک فعالیت دراز مدت اقتصادی بگیرد تا کارآفرین بتواند به فضای مولد لازم براساس منطق اقتصادی رقابت دست یابد. جهت عکس آن نیز درست است یعنی کارآفرین نیز باید بتواند با تمهیداتی از نفوذ فرامین مقطعی سیاسی بدون فعالیت خود جلوگیری کند.

تفاوت مهم یک کشور با توسعه کند یا متوقف شده با یک کشور با توسعه شتابان در همین تصحیح نقش دولت از نیروی نفوذ کننده فرامین سیاسی به درون فضای فعالیت اقتصادی به سپری محافظ در مقابل نفوذ کنش‌های سیاسی به درون فعالیت‌های فرهنگ آفرین اقتصادی است. در برنامه‌های حمایتی شرایط لازم برای آنکه دولت به سرعت به درون یک حیطه فعالیت اقتصادی نفوذ کرده و فرامین سیاسی خود را اعمال کند، میسر می‌شود و به همین دلیل محیط آزاد فعالیت کار آفرین تخریب می‌گردد. بنابراین هیچ کارآفرینی عاقبتی خوش از حمایت‌های دولتی برای خود پیش‌بینی نمی‌کند و باصطلاح می‌گوید «مرحمت فرموده ما را منس کنید». طبیعت کارآفرین آنچنان است که در محیط رقابتی فعال و در محیط حمایتی ضعیف و درمانده می‌شود. حمایت

شرکت سکو ایران



تحت لیسانس کارخانجات سکو ایتالیا

تولیدکننده:

پروفیل، در، پنجره، پارتیشن، نمای شیشه‌ای، سقف کاذب و نرده، از سیستم پیش ساخته و پیش رنگ شده

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ویلای

شمالی، شماره ۲۶۴، ساختمان سکو

تلفن: ۸۸۰۱۸۱۷ - ۸۹۳۸۶۶ - ۸۹۶۶۷۸

۸۸۰۱۹۰۳ - ۸۹۴۹۵۶

تلکس: SEIR ۲۱۴۳۲۷ فاکس: ۸۸۰۲۵۰۰

دگرگونی مفهوم عدالت اجتماعی

با انتخاب سیاست‌های مبتنی بر حمایت، بتدریج مفهوم عدالت اجتماعی که از طریق آن باید میان نیرو و توان زایش خلاصه فرد با منابع کمیاب اجتماعی ارتباط برقرار شود دگرگون شده و عدالت تنها در مفهومی بنام توزیع مساوی منابع و یا توزیع براساس یک تعریف مستند ثابت (نظیر پروانه بهره‌برداری یا مجوزهای دیگر) تعریف می‌شود. که خود عین بی‌عدالتی است، چرا که موجب بروز «حالت

محدودیت مضاعف» می‌شود. در حالت اجباری محدودیت که بدلیل کمبود امکانات پدیدار می‌شود امکان دسترسی کارآفرین به منابع، تنها از طرق غیرقانونی و یا فشارهای موضعی سیاسی میسر است. بنابراین اگر کارآفرین بخواهد به این منابع دسترسی پیدا کند، بنظر عده‌ای کاری ضد ارزشی و غیرقانونی انجام داده است. پس دست وی بسته می‌ماند و به همین دلیل است که عدالت اجتماعی مفهوم واقعی خود را از دست می‌دهد. یعنی رابطه مهم عادلانه میان قابلیت فرد با منابع کمیاب اجتماعی قطع می‌شود. توجه داشته باشیم با یکسویه شدن مفهوم عدالت اجتماعی شرایط لازم برای تمرکز بیمارگونه و غیرمولد منابع کمیاب فراهم می‌شود. و در این حال جامعه از نعمت حضور کارآفرینان محروم گردیده و از ماهیتی زاینده ثروت به ماهیتی مصرف‌کننده ثروت تغییر شکل می‌دهد. نگاه کنید به تفاوت میان دو کشور کره و ایران: در کشور کره با صرف بیست میلیارد دلار روندی بنام روند صنعتی شدن به پایان رسید و رابطه فعال کارآفرین با منابع اجتماعی در بستری از رقابت ایجاد شد. در حالی که در کشور ما با خرج فراتر از ۵۰۰ میلیارد دلار نفتی هنوز مفهوم کارآفرینی مفهومی مبهم است و عدالت اجتماعی تنها در چیزی چون توزیع بازاری منابع برای مصرف تعریف می‌شود.

یکی از بازتاب‌های سیاست‌های حمایتی را می‌توان در گله‌گذارهای پایان‌ناپذیر وزرا از کمی اعتبارات ریالی و ارزی وزارتخانه‌شان مشاهده کرد!

حمایتی- محدودیتی، آنهم در شرایطی که دولتها از امتیاز فروش مواد خام و ثروت بی‌شمار حاصل از آنها بهره‌مندند و نظام متمرکز تا ساختارهای بودجه نیز



نفوذ کرده است تمایل شدید مدیران کلان جامعه به جذب بودجه بیشتر متمرکز شده دولت است. بطوری که اینگونه ساختارها بصورتی همه جانبه انگیزه نگاه مدیران کلان دولتی را به منابع ثروت‌زای حیطه عمل

خود تخریب کرده و در عوض انگیزه قوی توجه به منابع سرمایه‌ای مندرج در بودجه به آنها چشمک می‌زند. امروزه هر وزیری از اینکه سهم ناچیزی از بودجه‌های ریالی- ارزی را به او اختصاص داده‌اند گله دارد و این گله خود از مصادیق توجه جبری این وزیران به منابع بودجه‌ایست. البته ممکن است این وزیران بگویند که: بهر صورت بدلیل وجود اقتصاد متمرکز اگر هم بخش‌های تحت پوشش ما درآمدی ایجاد کنند، بازهم ناچاریم سراغ بودجه روسیم و نیازهای برنامه‌های خود را از طریق آن تأمین کنیم. که در اینجا باز هم این سوال مطرح می‌شود که چرا تا بحال علی‌رغم اعلام سیاست‌های منطقه‌ای ما نتوانسته‌ایم میان توان مولد یک منطقه و بهره‌گیری همان منطقه از این توانها برای گسترش فعالیت خود اقدام کنیم. ارتباطی که می‌توانست یکی از مصادیق ظهور عدالت در صحنه اجتماع باشد. ضمن آنکه این برنامه خود می‌توانست یکی از مصادیق توسعه منطقه‌ای نیز قلمداد شود.

بنابراین یکی از بازتاب‌های سیاست حمایتی را می‌توان در گله‌گذاری‌های مدام وزرا از کمبود منابع بودجه‌ای خود دنبال کرد. گله‌گذاریهایی که هیچ‌گاه به این پیشنهاد عملی نرسید که بهتر است در برنامه‌های خود میان قابلیت‌های فردی گروهی و منطقه‌ای با منابع موجود رابطه‌ای عادلانه برقرار سازیم تا بتوانیم علی‌رغم مبهم بودن کارآفرینی در دولتها، حتی در دولتها هم کارآفرینان فعال را زنده کنیم.

کوچکتر شدن و فعال‌تر شدن دولتها

آنچه که به عنوان بازتاب با ارزش اعمال سیاست‌های مبتنی بر رقابت و تسهیلات می‌توان عنوان کرد آنست که این سیاست‌ها قادر است مدام از ضرورت‌هایی که دولتها درگیر آنند کاسته و از طریق تبدیل ضرورت‌ها به مفاهیم عملی اقتصادی و انتقال آن به نیروهای کارآفرین دولتها را کوچکتر اما فعال‌تر کند و یا آنها را از شر ضرورت‌های داخلی رها کرده و امکان نفوذ به دامنه‌های خارجی بیشتر را برای آنها فراهم سازد.

مدیریت‌های دولتی و بودجه یکی از چالاب‌ترین بازتاب‌های اعمال سیاست‌های

بنابراین یکی از شاخص‌های این که دولتها استراتژی رقابت- تسهیلات را انتخاب کرده‌اند یا حمایت- محدودیت را، در همین بزرگ و کوچک شدن و نگاه به داخل و یا خارج کردن آنها از طریق ابزارهای اقتصادی است (دولتهای غول‌آسا البته تنها می‌توانند از طریق چشم سیاسی به خارج نگاه کنند، تنها دولتهایی که استراتژی رقابت- تسهیلات را دنبال می‌کنند می‌توانند نگاه متوجهانه سیاسی به خارج را به نگاه واقع بینانه اقتصادی- سیاسی تبدیل کنند).

البته توجه داشته باشیم که روند کوچک شدن دولت به معنی روند کاهش یافتن ضرورت‌های سیاسی است که وی را احاطه کرده‌اند. در این میان و از نقطه نظر عملی تمامی دولت‌های توسعه همواره به دو نکته بسیار مهم توجه دارند. اول آنکه جلوی نفوذ فرامین سیاسی جبری برای مقابله با این ضرورتها را به مناطق آزاد اقتصادی فعالیت کارآفرینان بگیرند و دوم آنکه بصورتی عملی این ضرورتها را از طریق بروز فعالیتهای خلاقه جدید اقتصادی از بین ببرند که اولی برنامه کوتاه مدت و دومی برنامه دراز مدت یک دولت توسعه است.

غول‌آسانی همه جانبه

گفتیم انتخاب استراتژی حمایت- محدودیت، ضرورت آفرین است و با هر چه بیشتر شدن ضرورتها شرایط برای پیشنهاد منطقی تبدیل دولت به یک سرمایه‌گذار صنعتی فراهم می‌شود. با سرکوب قابلیت‌های کارآفرین و افزایش شتابنده حجم حقوق ویژه دولتی اکنون وضع بصورتی درآمده است که اگر از باقیمانده امکانات برای سرمایه‌گذاری بهره نگیریم و این قابلیت‌ها را به سوی تولید هدایت نکنیم بنظر می‌رسد حتی خیانت ورزیده‌ایم. و چنین می‌شود که به یک باره بخصوص در اقتصاد نفتی- مواد خامی، دولت تبدیل به بزرگترین سرمایه‌گذار صنعتی می‌شود و در شرایطی که کارآفرینان بخش خصوصی دنبال مغزی برای نفس کشیدن هستند، دولت حجم عظیمی از اکسیژن صنایع را به فعالیتهای خود اختصاص می‌دهد. هجوم منطقی‌های حاصل از شرایطی که به ضرورت سرمایه‌گذاری دولتی انجامید آنچنان شدید و ناکهانی بوده است که حتی اجازه نداده به تجربیات انجام شده در دیگر کشورها و بخصوص تجربیاتی که از اولین دوران سلسله پهلوی تا پایان این سلسله بر روی این نوع سرمایه‌گذاریها شد توجهی نکنیم. همین بی‌توجهی شاید شیشه عمر این نوع فعالیتهای هم تلقی شود.

از هم اکنون تعدادی بیش از ۶ هزار واحد صنعتی

صنایع در جهان و ایران، با سابقه‌ای بیش از نیم قرن و شاید بیشتر در ایران. برآستی آن همه سود این کارخانه کجا رفت؟ دخانیات حتی نتوانست یک وارسته جدید توتون ایران را جهانی کند، حتی نتوانست سرمایه به منطقه گسیل دارد، چرا؟ چون دولت اجازه تمرکز مجدد حداقل بخشی از سودش را بصورت سرمایه‌گذاری مجدد را نداد و اگر هم می‌داد معلوم نبود این توان با مدیریت‌هایی که از طریق فرامین سیاسی انتخاب می‌شوند بروز خواهد کرد یا نه؟

بنابراین مهم‌ترین مشکل سرمایه‌گذارهای دولتی فقدان ایجاد ثبات در فضای مدیریت اقتصادی آنها بدلیل تغییرات شدید و نوسانات مدام سیاسی در آنها و لاجرم انتخاب مدیرانی است که بیشتر به عوامل سیاسی بقای خود توجه دارند تا عوامل اقتصادی توسعه دراز مدت سیستم تحت مدیریت موقت خود. به همین دلیل در بهترین شرایط نوعی شتاب‌گیری کمی در تولید ایجاد می‌شود که موجب بوجود آمدن میراث ماشینی آلات فرسوده برای مدیریت بعدی است.

کوچک و بزرگ در حیطه اقتدار پتروشیمی قرار گرفته که می‌تواند با اعمال انحصار دولتی بر روی مواد تولیدی خود به صورتی که بخواهد عمل کند. هم اکنون برخی از تولیدات پتروشیمی گاه تا دو برابر قیمت بین‌المللی آنها در بازار داخلی فروخته می‌شود، و البته معکوس آن هم جریان دارد. این وضع نشان آن است که چنین دستگاه عظیمی توان ایجاد تناسب میان ساختارهای بین‌المللی اقتصاد تولیدات خود با ساختارهای داخلی را ندارد و نتیجه هم معلوم است: فعالیت بیش از ۶ هزار واحد صنعتی هیچ گاه نمی‌تواند بصورت ممتد به بازار جهانی

پیوند خورد و آنها قادر به صادرات دراز مدت محصولات خود نخواهند بود.

در حالیکه پتروشیمی قیمت‌های بین‌المللی خود را کاملاً نسبت به بازار خارجی قابل انعطاف کرده به نحو شگفت‌انگیزی از ایجاد همین انعطاف در بازار داخلی عاجز است و این خود یکی از مصادیق بروز مجدد تجربه‌ایست که در تمام طول دوره پهلوی پشت سر گذاردیم، تجربه‌ای بنام سرمایه‌گذارهای دولتی. (البته توجه داشته باشیم که پتروشیمی نیز در چنینه تقدیر دیگر بنام مکانیسم تثبیت قیمت‌ها قرار گرفته است که از درون یک سیستم دمک بسوروکراتیک بیرون آمده است).

نگاه کنید به دخانیات، یعنی یکی از سودآورترین



شرکت صنایع آلومینیوم، تولیدکننده:

- در و پنجره، پارتیشن و نمای آلومینیومی
- پروفیل‌های صنعتی و غیرصنعتی دورال
- سقف کاذب و آکوستیک آلومینیومی دورال (دامپا)

نشانی: تهران، خیابان سید جمال‌الدین، شماره ۹۲
تلفن: ۸۷۱۷۹۶۴ - ۸۷۱۹۰۳۲ فاکس: ۸۷۱۹۶۰۰

دوباله تنها در و پنجره دارای مهر استاندارد

نکته مهم دیگر توجه دقیق به پدیده پژوهش در صنایع بالا دستی و تأثیر آن بر قیمت‌های تمام شده این صنایع که در ایران به تمامی دولتی‌اند می‌باشد. خوب می‌دانیم که امروزه با هر آفت قیمت جهانی این صنایع سرعت از پهنه بازار جهانی به داخل پرتاب می‌شوند (مگر آنکه با نهاد پژوهشگری بسیار قوی رابطه برقرار کنند) و با پرتاب شدن آنها بدلیل دارا بسودن حمایت‌های دولتی و ضرورت‌هایی که حاصل سرمایه‌گذاریهای کلان بر آنهاست، تمامی صنایع پائین دستی متکی به آنها نیز باید بساط خود را از بازار جهانی جمع کرده و به همان بازار داخلی قناعت کنند. آنچه بعداً اتفاق خواهد افتاد معلوم است. می‌توانید خود پیش‌بینی کنید. نمونه دخانیات را در مقابل خود قرار دهید تا بر قدرت پیش‌بینی شما افزوده شود!

برخی مواد پتروشیمی تولید در داخل گاه تا دو برابر قیمت‌های جهانی در بازار داخلی فروخته می‌شود، و در حالی که پتروشیمی قیمت‌های بین‌المللی خود را قابل اعطاف کرده، از ایجاد همین اعطاف در بازار داخلی عاجز است. و این خود یکی از پزتاب‌های سیاست‌های حمایتی غیر قابل اعطاف در عرصه بازار داخلی است.

یک پدیده بحران آفرین یک پدیده سیاسی و به درون دولت. در این شرایط هیچ‌گاه مکانیسم تبدیل نظم تحکمی و سیاسی به نظم اقتاعی و فرهنگی صورت نمی‌گیرد.

در شرایط حمایتی دولت ناچار می‌شود نسبت به هر درخواستی بدین‌بند بستند. از اینرو در این شرایط تنها می‌توان بصورت بسته و غیرقانونی به این تقاضاها تحقق بخشید. به علاوه هنگامی که یک نهاد سیاسی بدلیل ضرورت‌های نوینی شکل گرفت اولین کارش آن خواهد بود که از طریق بزرگ جلوه دادن این ضرورتها وجود خود را بیشتر لازم جلوه دهد و خود را بزرگتر کند که این مورد در حقیقت ریشه اصلی انگیزش غول‌آسانی در این دولتهاست. بنابراین استراتژی حمایت-محدودیت موجب تحدید آزادی و رشد نهاد‌هایی می‌شود که با بزرگ نمائی ضرورتها لاجرم از دامنه آزادی‌ها می‌کاهند و این روند درست در جهت عکس روند قبلی است، یعنی دولت‌ها ناچار می‌شوند دائماً از تعداد فرامین اقتصادی کاسته و بر تعداد فرامین سیاسی خود بیافزایند.

آموزش‌ها مَدْرَسِی می‌شوند

انتخاب استراتژی حمایت-محدودیت موجب بروز نوع خاصی از تربیت می‌شود که در آن میان علم و تجربه و دانش با کار رابطه‌ای بوجود نمی‌آید و به همین دلیل نیز چنین جامعه‌ای نمی‌تواند محصولات پژوهشی خود را به حوزه کار و اقتصاد انتقال داده و از آنها ارزشهای جدید اقتصادی بیافریند. مفهوم دیگر این جمله آنست که استراتژی اخیر، روابط کار، سرمایه و دانش را بصورتی با یکدیگر قطع می‌کند که این سه مقوله مهم اقتصاد توسعه به ضدارزش تبدیل

مفهوم آزادی و تطور آن

آنچه که در یک پدیده توسعه بسیار قابل توجه است تطور پدیده توسعه است. بدین ترتیب که در جریان توسعه مدام بر تعداد کمی و کیفی نهادهای آزاد و علمی تر شدن روابط درونی و بیرونی این نهادها با محیط اجتماعی افزوده می‌شود. علت نیز روشن است: در استراتژی رقابت-تسهيلات آنچه که بعنوان یک هدف مهم مورد توجه دولت است تبدیل ضرورت‌های سیاسی به روندهائی اقتصادی است که از طریق آنها افراد بیشتری توان بروز خلاقیت خواهند داشت و برای این مهم هیچ چاره‌ای نیست مگر آن که از طریق نهادهای مؤلد مردمی به چنین اهدافی رسید. بدین ترتیب که این نهادها و تشکلهای مردمی نقش واسطه این تبدیل را ایفا کنند. آنان اطلاعات لازم از توانها و قابلیت‌های این تبدیل‌ها را به دولت می‌رسانند و در عوض دولت فرامین سیاسی خود را در چرخه این تبدیلات قرار داده و به فرامین اقتصادی تبدیل می‌کند، فرامینی که در درونشان فضای آزادتری برای حرکت کارآفرینان وجود دارد. این روند یعنی تبلور بیشتر آزادی برای خلاقیت از طریق کاهش فرامین سیاسی و ضرورتها، در عوض و در جهت عکس، انتخاب استراتژی حمایت-محدودیت اصولاً فضائی بوجود می‌آورد که موجب بروز تضاد میان نهادها و تشکلهای مؤلد با دولت می‌شود. بطوری که طرفین اطمینان لازم برای همکاری با یکدیگر را از دست می‌دهند. دولت فکر می‌کند که این نهادها تنها برای آن بوجود می‌آیند تا بتوانند سهم بیشتری از منابع را که تقسیم می‌کند بخود اختصاص دهد و این یعنی نفوذ

می‌شوند. توجه کنید به جریان تبدیل ارزشی-فرهنگی این مفاهیم به مفاهیم ضدارزشی و ضد فرهنگی؛ بطوری که کاریدی که مهم‌ترین بخش تبلور کالا و خدمات است تبدیل به ضد ارزش می‌شود (عمله و سپور در جامعه ما فحش تلقی می‌شوند) سرمایه نیز در جامعه ما تبدیل به سرمایه‌دار مرفه و غیرمسئول شده است و سرانجام در حیطه فرهنگی دانش نیز در دسرافرین تعبیر می‌شود (ضرب‌المثلی بکار می‌برند تحت این عنوان که «خوشبخت آنکه کزه خر آمد و الاغ رفت»). در چنین فضائی طبیعی است که دانش تنها وسیله‌ای برای احراز شغل و تدارک حقوق ویژه خواهد شد نه ارتباط با کار. به همین دلیل است که در این شرایط دیگر لزومی به آموزش‌های معرفتی که هدف آنها ظهور رابطه فعال علم با کار برای تحقق

خلاقیت است نمی‌باشد و تنها هدف آنست که مقادیری فرمول و مسئله در ذهن دانش‌آموختگان فرو کنند. و آنان را آماده برای تصدی مشاغل کنند که هدف آنها تحدید نظام تولید و کارآفرینی و تمرکز سیاسی نظام فرماندهی است. پس ظهور آموزش‌های مَدْرَسِی یکی دیگر از عوامل شناسائی انتخاب استراتژی حمایت-محدودیت از طرف دولت است. در این استراتژی موضوع کاهش سطح فعالیت نهادهای کارآفرین به اندازه کوشش برای افزایش قابلیت توزیع دولت براساس تعریف همین دولت‌ها از این نظامها هدف قرار می‌گیرد، بدین ترتیب رابطه فعال کارآفرین با بازار، از طریق رابطه جبری وی با دولت-امکانات کنترل شده و چون امکاناتی که او باید از طریق رقابت کسب کند در دامنه فرامین سیاسی دولت قرار می‌گیرد دیگر نمی‌تواند نقش ثانویه پژوهش را در آنها دنبال کند. به همین دلیل ضرورتی برای ایجاد ارتباط فعال میان کار و پژوهش احساس نمی‌شود. در عوض نظام آموزش مبتنی بر تربیت قابلیت مورد نیاز کارآفرین به نظام آموزش مبتنی بر حافظه مورد نیاز مدیر دولتی تبدیل می‌شود. و دیگر نیازی به انسان احتجاج‌گر ندارد. برای او بهترین انسان کسی است که بتواند فرمان‌گیر خوبی باشد (مفهوم فرمان سیاسی). به همین دلیل دیگر لزومی به تربیت‌های معرفتی نیست و همان تربیت مَدْرَسِی نیز برای این نظام بسیار کافی است.

از حمایت تا حسادت

از نقطه نظر اخلاقی نیز تبلور نظام حمایت در جامعه منجر به بروز پدیده ضد اخلاقی حسادت در جامعه و بخصوص در اقلتار متوسط اجتماعی

اقتصادی

می شود. علت نیز روشن است: در فضای حمایتی روابط میان کار و سرمایه قطع شده و با چنین انقطاعی شرایط لازم برای تحلیل ارزشهای خلاق ثروت از بین می رود در نتیجه توان نگاه به خلاقیت خود تحلیل رفته و در عوض هر نوع موفقیتی به مکانیسم توطئه پیوند می یابد. در این شرایط افراد کوشش می کنند از روشهای غیرانسانی برای حمله به سرمایه استفاده کنند. یکی از نیروهایی که موجب بروز این شرایط می شود حسادت است. چرا من نباید صاحب این ثروت باشم. مگر من چه تفاوتی با فلانی دارم. تنها کافی است مانند فلانی روابطی ویژه دست و پا کنم تا بتوانم به چنین ثروتی دست یابم. نتیجه کاملاً معلوم است: واکنش طبیعی سرمایه در چنین حالی خرید فردی امنیت از طریق نزدیکی به نیروهای است که بدلیل شرایط ویژه اجتماعی چنین توانی را یافته اند. همین نزدیکی است که موجب بروز یکی از آشکارترین مظاهر زشت مکانیسم حرکت سرمایه می شود. در حالی که عده ای حتی توان اداره طبیعی زندگی خود را ندارند، گروهی نمی دانند ثروت بدست آورده خود را چگونه خرج کنند. باز هم محیط با چنین فضایی آماده حمله بیشتر به سرمایه شده اما متأسفانه در هنگام حمله همیشه دودکش ها و ساختمانهای کارخانجات دیده می شوند تا حسابهای آنچنانی دلالتی که به خرید امنیت برای مال خود مشغولند. اکنون دیگر امنیتی برای سرمایه های مولد در حیطه زندگی اخلاقی و فرهنگی جامعه باقی نمی ماند و آنها نیز ناچار می شوند منطق مسلط تهیه نظم و امنیت را برای خود پذیرفته و به همان دامی بیافتند که دلالتها مشغول بهره برداری از آنها هستند.

بنابراین بازتاب طبیعی کاربرد استراتژی حمایتی بروز اخلاق حسادت و نظام زد و بندهای بسته برای تدارک امنیت صرفاً سیاسی سرمایه است. چنین روندی سرانجام به نتیجه خطرناک حمله غیرانتخابی و جماع به سرمایه می شود و محیط را برای درک اجتماعی توجهات سرمایه گذارهای دولتی فراهم می کند. بدنامی مقدر سرمایه از این طریق، نتیجه دیگری هم بار خواهد آورد و آن مهاجرت مدیران کارآفرین از چنین محیطهایی است که طبعاً جامعه را از نعمت وجود آنها محروم خواهد کرد. البته ممکن است کارآفرین نیز به چنین شرایطی تسلیم شده و نیروهای خود را در جهت رشد فعالیتهای دلالتی بکار گیرد. پس رقابت خلاقیت آفرین، و حمایت حسادت آفرین است و همین عامل به آفت ارزشی سرمایه می انجامد. نگاه کنبد به هنری چون موسیقی، که ضداورش شدن فرهنگی- اجتماعی اش موجب مهاجرت استعدادهای با ارزش و باقی ماندن عده ای مطرب و عمله طرب در آن گردید. می گویند مرحوم صبا این شعر نیما را تکیه کلام خود کرده بود: «بکجای این شب تیره بیاویزم قسای زنده خود را!» همانطوری که امثال صبا در شرایطی که موسیقی چیزی جز عمله طرب نبود با درد

و رنج بسیار توانستند نظامی ارزشی از آن بوجود آورند، بواقع عرصه سرمایه نیز به کارآفرینانی عاشق نیازمند است که چنین منبع با ارزش جامعه را از شائبه های ضد ارزش ها پاک گردانند. موضوع روشن است: فقدان نظام ارزشی- فرهنگی سه عامل سرمایه- کار و پژوهش به معنی صوری شدن تمامی شعارهای توسعه می باشد یعنی توسعه مفهوم عملی تحقق خود را از دست خواهد داد.

نتیجه گیری


دولتها همیشه میان دو نوع استراتژی رقابت- تسهیلات و حمایت- محدودیت سرگردانند. البته آنها در اعماق احساسات خود تمایل بیشتری به انتخاب دوم بروز می دهند و این بخاطر آنست که روش دوم به بزرگ شدن، غول آسا شدن، قدرتمند شدن و صاحب حقوق ویژه شدن آنها می انجامد و کیست که بتواند جلوی تمایل خود را برای قدرتمند شدن بگیرد؟! در چنین شرایطی آنچه که این علاقمندی را تعدیل می کند نیازی است که دولتها به ثروت برآمده از تولید و خدمات در جامعه دارند. آنان خوب می دانند که هر چه فرامین سیاسی خود را به فرامین اقتصادی تبدیل کنند به ثروت بیشتری دست می یابند. آنان هر چه از دامنه نفوذ فرامین سیاسی خود به فضای اقتصادی فعال کار آفرین جلوگیری کنند او هم می تواند ثروت بیشتری تهیه کرده و به دولت مالیات بیشتری بپردازد. بنابراین مهم ترین عامل تعدیل کننده دولتها در انتخاب استراتژی حمایت- محدودیت همان شعور بیشتر آنها برای اخذ ثروت بیشتر است.

در مقابل اگر دولتها بنا به دلایلی به غیر از روند فوق ثروتمند شوند و برای مثال انحصار فروش مواد خام ارزشمندی چون نفت را بدست گیرند و تبدیل به ثروتمندترین نهاد اجتماعی شوند، دیگر نیازی استراتژیک به اخذ مالیات پیدا نمی کنند چرا که از طریق بدست آوردن منابع ارزی به روشهای متنوعی برای اخذ ثروت داخلی دست پیدا می کنند که بسیار جذاب تر از مالیات اند. اما بهمین دلیل شعور فعال آنها برای ایجاد ارتباط با کارآفرین طبعاً تحلیل می رود. همین تحلیل است که موجب انتخاب استراتژی حمایت- محدودیت توسط آنها می شود. داستان اقتصاد سیاسی نزدیک به یک قرن اخیر جامعه ما مشحون از چنان جاذبه ها و چنین انتخاب هائی توسط دولتهاست. بنابراین ما را ضرورت هائی جدید بصورتی احاطه کردند که

حتی انقلاب هم نتوانست جلوی جاذبه انتخاب استراتژی حمایت- محدودیت را توسط دولتهای بعد از انقلاب بگیرد.

امروزه دولت تبدیل به بزرگترین تاجر و بزرگترین تولیدکننده شده است. او صاحب حقوق ویژه، صاحب حقوق قضائی (از طریق تعزیرات) و صاحب تمامی نظاماتی است که باید عرصه فعالیت کارآفرین باشند و این بدان معنی است که تا اعماق استراتژی حمایت- محدودیت فرو رفته ایم. در چنین شرایطی سخن از کارآفرینی، توسعه و بهره وری بمانند آنست که چند کجکل درباره شانه گم کرده شان بحث کنند.

برای پیش بینی کردن به معرفت نیازمندیم و برای تبلور معرفت در خود به شجاعت و عشق. برآستی اگر عاشق کشور خود می باشیم باید خود را بیرحمانه به نقد بگیریم، واقعیتها را و ضرورتها را بدرستی شناسائی کرده و از آنها برای رسیدن به اهداف توسعه میهن خود بهره گیریم. نه مانند آن کسانی باشیم که با مشتی اصول و بدون در نظر گرفتن ضرورتها شعار می دهند و نه مانند گروهی دیگر که می خواهند با توجه بیش از اندازه به اصول، امکان توجه به آزادی را از طریق درک صحیح ضرورتها بی فایده تلقی کنند. ما همیشه باید خود را در مقامی قرار دهیم که آن را مورد نقد قرار می دهیم، یعنی حقیقت و آرمان آزادی را همیشه در کنار ضرورتهای تحمیل شده از واقعیت نگاه کنیم. تنها با چنین دیدی است که کارآفرین و روشنفکر امروزی می توانند با دولتها تنظیم رابطه کنند. گروه اول همیشه در خطر تمایل یکسویه به اصول گرایی و گروه دوم همیشه در خطر گرایش یکسویه به ضرورتها و تمایل به دیکتاتوری قرار دارند. بنابراین نکته بسیار مهم آنست که بتوانیم در هر مقطعی که قرار داریم به تصویری واقعی میان آرمانها و واقعیتها دست یابیم.



بسی ترابری

شرکت حمل و نقل بین المللی

«با مسئولیت محدود»

نشانی: تهران، خیابان طالقانی، بین ولیعصر و حافظ.

شماره ۱۶۵، طبقه ۲، شماره ۸

تلفن: ۶۴۰۷۱۳۸ - ۶۴۹۳۴۶۵ فاکس: ۶۴۰۶۶۷۸